

افغانستان در قرن ۱۹

(حصه ۲۰)

شک نیست که در بروکرام و طرز عمل وزیر و امیر اختلاف کلی وجود داشته در حالیکه وزیر یک سیاست استقلالی و شجاعت مندانه را که همیشه در زمان صلح اختیاری خود به مقابله انگلیس ها و سایر ملل همسایه و اجنبی پیش برده بود میخواست ادامه داد. و رعونت افغانی را در همه امور و انمود سازد و از مطالبه حقوق متلوفه هیچگاه و هیچوقت صرف نظر ننماید. امیر طرفدار یک سیاست محدود و محافظه کارانه بوده نظر به تجارب گذشته به هیچقسم اقدام مستقلانه و ابتکاری در عالم سیاست خارجی جرئت نمیکرد ازین رو در دوره دوم سلطنت امیر دوست محمد خان در پنج سالی که وزیر نامدار زنده بود بحیث یک سرو دماغ نه بلکه به منزله بازوئی بود که کور کورانه او امر بدورا اطاعت میکرد ولایات و قبائل سرکش را که از طرز اداره مامورین و شهزادگان رنجیده بنای طغیان میکذاشتند کوشمالی میداد و یا باندبیر رام می ساخت. بهر حال عاطل ماندن چنین یک شخصیت برجسته که رول سیاسی او هم به مانند عملیات جنگی اش در افغانستان آنقدر کامیاب و مطابق شئون ملی و آرزوی قوم ثابت شده بود. بذات خود یک ضاعه بزرگی بشمار رفته و سپس مرگ ناپهنگام او که بحیث فرزند بزرگ و نامدار امیر و پیمهد سلطنت شناخته میشد و در حقیقت مستحق ترین و شایسته ترین فردی برای احراز تاج و تخت افغانستان بشمار میرفت. لطمه جبران نا پذیرى به پیکر مملکت حواله نمود و واقعات مابعد و اختلافات پسران امیر که ملی الا کثر لبافت تاج و تخت را نداشتند و یکی بدبگر خود تن نمیدادند، بیشتر اهمیت و ارزش چنین یک مرد بزرگ را که روزگار قرن ها بعد به کبار امثال او را بیک مملکت ارزانی میکند و شکسته گی های آن مملکت را بدست او نرمی م و آرزوهای آن ملت را توسط او برمی آورد. واضح ساخت.

ملت مراتب علاقه مندی خود را به این جوان وطنخواه و شهزاده رشید در موقع مرگ او با بر از تأثرات قلبی اثبات کرده. در یکی از مرانی که شهرای ملی در مرگ او سروده اند فوت او را (غم اکبر) نشان داده اند. کمی پیش از مرگ وزیر اکبر خان یک رکن بزرگ دیگر مجاهدین ملی که نواب محمد زمان خان باشد. نیز در اثر اصابت مرض و با که شیوع داشت دارفانی را وداع گفت و در مزار عاشقان عارفان علیه الرحمه دفن شد. شاعر ملی در رثای او چنین سروده است:

عقام کشید آه. دل از صبر کند و گفت دردا کزین زمانه محمد زمان برفت

(۱۲۶۳ هـ ق) امیر شهزاده غلام حیدر خان را که بعد از وزیر اکبر خان برادر بزرگ اهبانی او بود و پیمهد سلطنت اعلان (۱) و از حکومت غزنی به حکومت جلال آباد تعیین کرد سردار شیرعلی خان برادر کوچک تر او به حکومت غزنی اعزام شد.

(۱) امیر لقب و پیمهدی را به وزیر اکبر خان نداده بود و چنان وانمود میکرد که نظر به بزرگی و شخصیت او این امر واضح است و ضرورت به اعلان ندارد اما در حقیقت امیر از سبب عکس العملی که در سزد انگلیس ها تولید میکرد این موضوع را مسکوت عنه گذاشته بود بعد از مرگ وزیر در حق غلام حیدر خان آن را معمولداشت.

درین موقع در اوضاع همسایه شرقی افغانستان یعنی هند نیز تغییرات مهمی رخ داده بود در حالیکه نفوذ انگلیس روز بروز در آن جا زیاد شده میرفت . بالمقابل طوریکه مختصراً اشاره کردیم . دیگر حریفان این صحنه . از قبیل سرداران افغان . میران و راجگان محلی روحانیون و خوانین و دیگر عناصر بسکی بگردن دیگر آویخته . بسکی بعد دیگری از بین میرفتند و جای هر کدام را که سقوط میکرد انگلیس که مترصد بود . میگرفت . تا آنکه بالاخره جز دو سه قوه درین صحنه عظیم کسی باقی نماند که بسکی آن نسبتاً مهم بود و آن هم حکومت رنجیت سنگ بود که ابتداء از طرف زمانشاه سدوزانی حکومت لاهور یافته و سپس از ضعف شاهان سدوزانی افغانستان استفاده نموده اعلان استقلال کرد و انگلیس با او در مقابل افغان ها و سایر رؤسای محلی معاونت نموده کشمیر . سند . دیره جات . پشاور را از افغانستان منزع ساخت اما پس از مرگ رنجیت که در سال ۱۸۳۹ ع (۱۲۵۵ ه ق) در آوان تسلط انگلیس به افغانستان صورت گرفت . در خاندان او هم نفاق پیدا شد و تا ۱۸۴۵ ع (۱۲۶۳ ه ق) چندین نفری بی هم روی کار آمدند و بسکی بعد دیگر فوت و یا کشته شدند (۱) در ۱۸۴۵ ع (۱۲۶۳ ه ق) دلیل سنگ پسر سوم رنجیت که زمامدار بود با انگلیس ها که تمام اختلافات داخلی و تجاوزات به مملکت خویش را به تعریک آن ها میدانست . خصوصاً بعد از الحاق سند به حکومت برطانیه که در ۱۸۴۳ (۱۲۶۰ ه ق) بدون خبر امیر دوست محمد خان صورت گرفت . تحمل نتوانسته اعلان جنگ داد و معاهده دوستی و عدم تجاوز ۱۸۰۹ ع (۱۲۲۳ ه ق) را نقض و دریای ستلج را عبور کرد ولی در ۱۸۴۶ ع (۱۲۶۴ ه ق) چندین مرتبه قوای سک که بعد از رنجیت شخص لائق در راس خود نداشت شکست خورده . در ماه مارچ همین سال معاهده بین شان صورت گرفت که بموجب آن جلندو و نورآب و کشمیر و هزاره چیچ و دیگر کوهستانات یعنی اندوخته ۳۰ ساله رنجیت به انگلیس منتقل و نمایندگان انگلیس در لاهور و دیره جات و پشاور مقرب و در حقیقت حکومت را بسکف گرفتند در ۱۸۴۸ ع (۱۲۶۵ ه ق) سک ها که باین قسم نه تنها از قسمت کلی امیراطوری خود محروم بلکه در حصص باقی مانده نیز حاکمیت و استقلال خود را از دست داده بودند تحمل نتوانسته و شوریدند و نمایندگان انگلیس را در ملتان و پشاور کشتند و بطور عمومی برخلاف انگلیس قیام ورزیدند. درین وقت سردار سلطان محمدخان که در شاه در لاهور اقامت داشت . موقع را مساعد دیده به امیر دوست محمدخان وعده های او را که برای استرداد پشاور و غیره نموده بود . یاد آوری کرد و پیش نهاد نمود که از موقع استفاده نموده . بطرف پشاور لشکر کشی نماید و اراضی از دست رفته را باز گیرد . امیر که نمیخواست برخلاف فرار داد های خود با انگلیس ها رفتاری بکند . این مسئله را در میان مشاورین و فرزندان خویش طرف مباحثه فرار داد . اکثر مشاورین

(۱) ، تفصیلات و اقامت پنجاب که در ظرف کمتر از ده سال بعد از مرگ رنجیت بصورت دراماتیک و فاجعه آمیز صورت گرفت در جلد اول سراج التواریخ قید است و به علاوه در کتاب پرنسپ موسوم به (مبداء اقتدار سک ها) و کتاب د سک ها و افغانها موافقه شہامت علی

میتوان سافت

ویرانش چنین مشوره دادند که این اقدام و تعهدات امیر با انگلیس ربطی ندارد و یک مسئله خصوصی بین افغانستان و حکومت سکاوت است که اکنون آنها نیز موافقه داشته و میخواهند متصرفات سابق افغانستان را مسترد نمایند.

امیر باوصف این مشوره متفق علیه، باز هم شخصاً تصمیم و امید قوی برای این کار نداشت و از همین جهت بیش از پنج هزار سوار برای چنین یک امر مهم آماده ساخت. با این قوه اندک خودش بمعیت پسران خویش جانب پشاور حرکت کرده و بدون مقابله داخل پشاور شد زیرا سکاها حاضر بودند که پشاور را به افغانستان تسلیم کنند تا به چنگ انگلیس نیفتد. امیر در آنک توقف کرده، سردار محمد اکرم خان، سردار غلام حیدر خان پسران و شمس الدین خان و شجاع الدوله خان برادرزاده گان خود را با پنج هزار عسکر مزبور بطور ظاهر داری بامداد سکاها تا کجرات پیش فرستاد ولی توصیه کرد که در محاربات شرکت نکنند و آن ها چنان کردند و در خلال این موقع سکاها بمقام جلیان و اله شکست فاحش خوردند (۲۷ فروری ۱۸۴۸ ع) (۱۲۶۵ هـ ق) و هر دو سر کرده ایشان شیر سنکک و چتر سنکک مجبور شدند در را ولیندی خود را به انگلیس ها تسلیم کنند. و باینصورت سلطنت سکا پس از پنجاه سال بدست انگلیس منقرض شد. امیر که فکری داشت به آسانی و صرف بیک مظاهره میتواند، پشاور و دیره جات را پس بگیرد و منتظر شکست فطمی و خانم سکاها و عرض اندام کردن انگلیس ها در صحنه پنجاب و پشاور نبود، ازین تحول اوضاع فوری فرج عزم کرده و پشاور را که در تصرف خود داشت ترك نموده با عساکر و پسران خویش در حالیکه سردار سلطان محمد خان و دیگر برادران خویش را نیز از شاه دره لاهور با خود گرفته و باین صورت یکبار دیگر از دعاوی پشاور و دیره جات صرف نظر کرده بود، جانب افغانستان باز گشت.

حالانکه اگر بعد از تسلیم شدن پسران سکا باز هم پشاور را نامدنی حفظ و با انگلیس ها مذاکره میکرد شاید آنها که موقع خود را در پنجاب متوزع و متوزع میدیدند، و بر پشانی های زیاد از سکاها و مخصوصاً از افغانها بغاضب داشتند، افلاً چیزی به او هم حق میدادند و یا لاقلاً در برابر این واگذاری، امتیازات دیگر را از دیگری جنبه ها به نسبت امیر قائل میشدند. اما امیر چنین نکرد و همیشه مشاهده کرد که طرف او انگلیس ها میباشد، مطابق تعهداتی که کرده بود، از همه نقتنه های خویش صرف نظر کرده و پشاور را تخلیه نموده با افغانستان مراجعت نمود و این آخرین تشبث امیر در قسمت استرداد اراضی از دست رفته افغانستان که بدست اجانب افتاده بود به شمار میرود و با اینکه موقع مساعدتری برایش عرض اندام کرد باغراضه شورش عمومی هند، امیر برای اقدام جدید حاضر شد ولی بالمقابل بعد مراجعت از پشاور شاید به مشوره انگلیس ها نظریه خود را برای وحدت ملی الحاق ولایاتی که هنوز به حکومت مرکزی مربوط نشده بودند تثبیت داده از استرداد ولایاتی که اجانب از افغانستان منتزع نموده بودند یک کلام صرف نظر کرد. روی این فیصله اساسی، در همین سال ۱۲۶۵ هـ ق (۱۸۴۹ ع) سردار محمد اکرم خان پسر خویش را بمزار و قطفن اعزام داشت که این مناطق را تأمین کرد اگرچه میران و امرای محلی بافندار خود باقی ماندند اما ادای مالیه را بدمه گرفتند. سردار اکرم خان بمقام سیغان امرای این

ولایات را که به بطور متحدانه از اطاعت سر باز زده بودند شکست سختی داد و در اثر آن ایشان اوراق میر بلخ و نملک و ایشان صدور میر آفچه ، میر حکیم خان والی شبرغان ، میر بابا بیگ رئیس ایبک ، غضنفر خان سالار اندخوی ، گنجملی بیگ مهتر خلم (ناشقرغان) محمودخان داور سرپل ، شاه مراد بیگ مرزبان فطرن ، قبول اطاعت کردند و سردار محمد اکرم خان از راه دره صوف (دره یوسف) بهزار شریف داخل شد و این بسگی از کامیابی های درخشان عصر امیر دوست محمد خان در تأمین حصص شمالی هندوکش بود که باستانی بدخشان و میمنه دیگر قسمت ها قبول اطاعت کردند و دعاوی امیر بخارا که در موقع خانه جنگی ها وضع حکومت مرکزی افغانستان باینطرف ها نفوذ خود را پهن کرده و بامیران و امرای محلی قرار داد ها بسته بود ، باین صورت خاتمه یافت .

ولی در همین وقت ، یار محمد خان پادشاه هرات نیز برای توسعه قلمرو خود داخل اقدامات بوده از آن طرف بسوی ولایات شمال هندوکش پیشقدمی کرده بود چنانچه پس از اشغال میمنه در سال ۱۸۴۶ ع (۱۲۶۴ ه ق) عزم اندخوی ، سرپل و آفچه و شبرغان را نیز نموده و از میران آن اطاعت گرفت و میخواست تمام ولایات شمال هندوکش را به سلطنت خود ضمیمه نماید ولی از سبب اینسکه اطلاع گرفته بود که کریمداد خان غور را متصرف و شاه پسند خان حکمران لاش و جوین به تحریک سرداران قندهار فراه و بسکوارا اشغال کرده است ، از تعقیب یلان خویش صرف نظر نموده بود و بعد ازین تاریخ بود که سردار محمد اکرم خان مناطق اخیر الذکر را تابع امیر دوست محمد خان ساخت ولی عمال یار محمد خان در میمنه استوار ماندند و سردار محمد اکرم خان از سبب دوری و مشکلاتی که در پیش بود ، درین فرصت از میمنه منصرف شد و این کار را بآینده گذاشت

حقیقت اینست که در این وقت افغانستان به سه قسمت تقسیم شده ، حکمرانان هر کدام مترصد

این بودند نادر اولین موقع فرصت به اراضی یکدیگر دست دراز کرده ، خاک های آن هارا حتی المقدور بخود ضمیمه و باین قسم قدرت دیگران را کم و از خود را زیاد بسا زد تا بالاخره افغانستان بطور نام بدست شان بیفتد و این آرزوی بود که هر کدام از امیر دوست محمدخان ، کهنل خان و یار محمدخان در دل می پرورانیدند ، و در این وقت که یک عرصه طولانی از حکمرانی هر یک گذشته و قوای جمع کرده بودند ، خواهش مذکور بصورت یک مسابقه بین شان عرض اندام کرد ، و روی همین مسابقه بود که زمانی که یار محمدخان بطرف ولایات شمالی پیش رفت ، سرداران قندهار جانب فراه دست دراز کردند و بالمقابل امیر دوست محمدخان از رجعت یار محمد از سمت میمنه و بلخ استفاده کرده ذریعه سردار محمد اکرم خان این ولایات را بخود تابع ساخت اما این بازی هنوز ادامه پیدا کرده و مسابقه تشدید یافت ، و ضمناً امیر دوست محمد خان و سرداران قندهار برای بر انداختن یار محمدخان که در این وقت روابط او با ایران نیز بعد از توسعه جوئی و تشکیل حکومت استقلالی او ، خوب نبوده ، در نزد حکومت ایران وهم در نزد انگلیس ها که از اول نسبت به او دل خوشی نداشتند برای بر انداختن او صرف مساعی میکردند و درین قسمت بین امیر دوست محمد خان و برادران قندهاری اش یک قسم هم آهنکی و اتحاد میان آمده بود چنانچه در سال ۱۲۶۷ ه ق (۱۸۵۰-۵۱ ع) کهنل خان ، برای جلوگیری از توسعه جوئی

یار محمد خان و تصرف فرام و بکوا که دوباره تحت رسوخ یار محمد خان آمده و سر داران قندهار آنرا متعلق به قندهار میدانستند به مشوره امیر دوست محمد خان که میخواست دشمنان خویش را یکی بواسطه دیگری از یاد آورده از تعداد قوت آنها با بصورت کاسته راه را برای خود صاف سازد (و این عین سیاست انگلیس در هند بود) بطرف فرام لشکر کشیده تلاش پیش آمد و محمد صدیق خان پسر خود را بطرف چخانسور اعزام نمود که آن را متصرف شده یار محمد خان که شخص مدبری بود قبل از جنگ به کهندل خان نوشت که چون ماوشما هر دو مخالف سدوزائی ها میباشیم باید بهم اتفاق داشته و یکدیگر خود را اعانت تمائیم نه اینکه بگردن هم افتاده زمین را برای مخالفین خویش آماده سازیم. این را نوشته اما در عین زمان احمد خان اسحق زائی حاکم کهندل خان را از تلاش هزیمت داده آنرا متصرف شد و از راه تدبیر شیرعلی خان پسر مهردل خان را که سر لشکر قندهار بود و ادار ساخت تا عقب نشیند و برای آینده از اینطرف خود را این ساخت اما عمر بخود از وفا نکرده در عرض راه مراجعت مریض شد و بتاریخ سلخ شعبان ۱۲۶۷ هـ ق (۸ جون ۱۸۵۱ ع) در گذشت و در جوار مزار حضرت مولانا جامی هرات مدفون گشت.

و باین صورت یسکی از بزرگترین رقبای امیر دوست محمد خان از بین رفت و خانواده او بزودی منقرض شد چنانچه در یائین ذکر خواهد شد زیرا بر اثر همین واقعات است که هرات برای بار اول از تصرف خانواده سدوزائی خارج و به خاندان محمد زائی مربوط شد و در صف واقعات این رساله طور مستقیم اخذ موقع میکنند در عین این رویداد ها میران فطرن با زبغی ورزیدند و امیر دوست محمد خان سردار محمد کرم خان را به آنطرف اعزام داشت ولی او در عرض راه در اثر مرض سل که از سابق داشت در گذشت (۱۲۶۶ هـ ق - ۱۸۵۰ ع) کار لشکر کشی به فطرن معطل ماند. امیر شهزاده محمد افضل خان را به عوس او بعیت حکمران صفجات شمال هند و کش مقرر کرد. محمد افضل خان و ولی محمد خان و محمد زمان خان برادران و عبدالرحمن خان پسر خود (امیر عبدالرحمن خان) را با خود به آنطرف برد و محمد شریف خان و محمد اسلام خان برادران دیگر خویش را که اول الذکر والی تا شرقان مقرر شده بود بطرف هزاره جات سوق کرد و فتنه را که از طرف محمود خان سریلی برپا شده بود به ذریعه میر حکیم خان والی شیرغان و میر غضنفر خان اندخوتی فرو نشاند و ثانی سکه خود میر حکیم خان هم بقی ورزید. او را سرکوبی داد و وضعیت ولایات شمال هند و عکس نسبتاً آرام شد.

درین وقت بود که امیر بالا حرم بفرمان الحاق قندهار افتاده برای آنکه قدم اول را برداشته باشد و زمین را امتحان و آماده سازد شهزاده شیر علیخان حکمران غزنی را امر کرد تا بنام گوشمالی دادن قبائل غزنی بطرف فلات پیش رفته و مالیات این علاق را مطالبه نماید (۱۲۶۸ هـ ق - ۱۸۵۱ ع) کهندل خان سردار قندهار از این اقدام امیر رنجیده و چون قرارداد سابق حدود کابل و قندهار را فلات غزنی تعیین کرده بود کهندل خان برای نشان دادن حاکمیت خود بر فلات و مهردل خان برادر خویش را به آنطرف اعزام داشت تا قلعه فلات را

تصرف و مستحکم سازد و مهردل خان در سال (۱۲۶۹ هـ ق - ۱۸۵۲ ع) این کار را انجام داد. بشنیدن آن امیر دوست محمد خان به شیرعلی خان امر کرد تا بار دیگر جانب قلات عزیزت کند و غلام حیدر خان را نیز از کابل با قوه دیگری بنکمت او فرستاد. اما مهردل خان از قلعه قلات صرف نظر ننکرده پیغام فرستاد که بامر کهنل خان این قلعه را اشغال کرده و به رضاه خود آن را نمیگذارد. این خبر که بکابل رسید، محمد اعظم خان را به کابل گذاشته خود با قوه کافی و اکثر از برادران خویش (چون سلطان محمد خان و برادرانش که شاید وجود آنها را در کابل در غیاب خود لازم نمیدید) حرکت کرد و کهنل خان نیز از قندهار با قوای خود رسیده در حالیکه قلعه قلات با مهردل خان محاصره بود، در اطراف آن مرکز گرفتند هنوز محاصره دوام داشت که نواب عبدالجبار خان که از قدیم وسیله صلح و آشتی بین برادران خود میشد، در میان شده، خفیه شهزاده غلام حیدر خان و لبعهدرا نزد کهنل خان برد و باین ذریعه او را حاضر ساخت تا بحضور امیر برسد. و هر دو برادر با هم آشتی کردند و قرار دادند که قلعه خراب شود و هیچکدام بران تصرف نکنند و هر دو لشکر از هم جدا شده قلعه خراب و هر یک بمقر حکومت خود مراجعت کردند. گویا باز از اثر خبر خواهی های بمورد نواب جبار خان اقدام امیر که روی یک پلان اساسی شروع شده بود بی نتیجه ماند و خودش هم چون هنوز قوای سرداران قندهار را زیاد دید دیگر شاید به همین فیصله راضی بود. اما یکسال بعد (۱۳۷۰ هـ ق - ۱۸۵۳ ع) باز امیر شاهزاده شیرعلیخان را مامور ساختن قلعه قلات نمود و او بنام سرکوبی اشرار از غزنی حرکت و به قلات رسید، در آنجا از دو زد و قلعه را سرازیر نمود تعمیر کرد. کهنل خان که شنید سخت بر آشفته و امر کرد تویی بریزند که کله بزرگ داشته قلعه را پشت سازد. اما توپ که ساخته شد حین امتحان ترکیبه ۴۰ - ۵۰ نفر را مقتول و مجروح ساخت و هم شهزاده شیرعلیخان به تعلیم امیر حظه بازی های سیاسی را بسیار یادداشت، مکتوبی از طرف خود بنام کهنل خان فرستاد و در آن نوشت که وجود قلعه برای تأمین امنیت منطقه قبائل غلزائی لازم نیست و اگر شما که هم من میباشد راضی نباشید، ملازمین خود را بفرستید که مرا بیرون سازند - من برای مقابله نیامده ام بلکه از راه هنر برای امنیت منطقه که حکومت آن بمن سپرده شده بشما مراجعه نموده ام. کهنل خان که از خواندن این مکتوب دلش نرم شده و از طرف دیگر چون قوه مقابله با امیر را در خود نمی دید، همه این عوامل یکجا شده، او را از اصرار به استرداد قلات عجزالتاً باز داشت ولی چون میدانست که این بیش آمدن تدریجی امیر بالاخره به الحاق قندهار منجر شدنی است، پس مهردل خان برادر خود را برای جلب امداد از شاه ایران بطرف طهران اعزام داشت که او هم از سبب اینکه شاه ایران در بن و وقت خود را برای مداخله در امور افغانستان بالخاصه قندهار مقدر نمی دید، بی نیل مقصود مراجعت کرد و امیر شهزاده شیرعلیخان را به غزنی جلب و فتح محمدخان بن وزیر اکبر خان را حاکم قلات مقرر نمود. در ضمن این گذارشات امیر که فکر اشغال قندهار را جزم کرده بود بادولت برطانیه هم داخل مقامه بوده و بمخواست موافقه آن دولت را نیز درین اقدام حاصل دارد. دولت برطانیه که هیچگاه حاضر نیست بدون یک ایجاب حقیقی و یک امتیاز و معاوضه مهم بکسی چیزی

را ولواز خودش هم نباشد واکذارد، این کار را که يك امر حتمی الوقوع میباشد، برای صورت دادن اقدام مهمتر و بر آورده شدن مقصد بزرگتری برای خودش وسیله فرار دادوآن الحاق بلوچستان بالخاصه ولایت شال یا کوپته که یکی از دروازه های هند بشمار میرود، بود. طوریکه در قسمت های بیشتر این اثر ملاحظه شد بلوچستان ناختم سلطنت دوم شاه شجاع خود را تابع افغانستان دانست و همواره صداقت خود را به تاج و تخت افغانستان اثبات کرده بود و اخیراً در موقع تجاوز انگلیس به افغانستان برای معانعت آن نیز صرف مساعی و قبول فداکاری نمود ولی انگلیس با تریبیک مجراب خان را ازین برداشت ویرا خلاف او اطاعت خود را هم مثل اطاعت شاه افغانستان قبولانند ولی زمانیکه افغانستان از طرف انگلیس تخطیه شد و اتحاد عربی شاه شجاع و انگلیس پایان یافت، انگلیس کوپته را ترک نکرد و امیر دوست محمد خان هم با اینطرف توجهی ننمود زیرا بلوچستان همیشه از مربوطات قندهار بشمار میرفت و سرداران قندهار متاسفانه ازین قسمت هایی خبر بودند بنابراین انگلیس در زمانیکه عزم امیر دوست محمد خان را برای الحاق قندهار مشاهده کرد، خواست این وضعیت بین البین را به يك فیصله برساند، بنابراین قبل از آنکه موافقه خویش را به الحاق قندهار اظهار دارد. بدون مراجعه به سرداران قندهار، خان قلات را در تحت فشار اشغال عسکری و ادار ساخت تابعیت برطانیه را بپذیرد و موافقه خود را معطل گذاشت تا امیر دوست محمد خان بالحق قندهار مبادرت و از طرف برطانیه تصدیق آن را بخواهد و دران وقت معامله انتزاع بلوچستان را بطور غیر محسوس بحیث يك معاوضه کوچک (۱) و شناسائی يك امر فیصله شده طور متقابل تقاضا کند.

فصل نهم - الحاق قندهار

بهر حال امیر هم در انتظار حصول این موافقه قضیه قندهار را ملتوی گذاشته بود تا اینکه در سال ۱۲۷۱ هـ ق (۱۸۵۴ ع) سرداران مهم قندهار یعنی مهر دل خان و کهن دل خان بفاصله یکی بعد دیگری وفات یافتند و زمینه برای اقدام امیر از یکطرف و مقصود برطانیه از طرف دیگر آماده شد. مهر دل خان بتاریخ ۲۳ جمادی الثانی (۱۲۶۱ هـ ق) بمر ۵۹ سالگی و کهن دل خان در ۷ ذی حجه همان سال بمر ۶۳ سالگی بدروود حیات گفته در مزار حضرت جی علیه الرحمه دفن شدند. پس از دفن کهن دل خان بین رحمدل خان برادر باقیمانده سرداران قندهار و فرزندان کهن دل خان (محمد صدیق خان، محمد عمر خان، غلام محی الدین خان، عبدالله خان، سلطان علیخان و محمد عثمان خان که پدر شان زمامدار بود) در سر حکومت و اقتدار نزاع رخ داده کار به جنگ کشید، زیرا رحمدل خان شخص نرم طبیعت بوده و برادرزاده گانش باو واقعی نمیکشادند. برخی از اولاده سرداران دیگر قندهار چون میرا فضل خان و عبدالرسول خان و عبدالاحمد خان بن پردل خان و شیر علیخان و خوشدل خان و حاجی منور دل خان بن

(۱) قسمت کلی این معلومات از سراج التواریخ گرفته شده است و مولفین دیگر نیز تقریباً آن را تصدیق میکنند مسئله کوپته از کتب انگلیس چسته چسته استنباط شده است.

مهردل خان و غلام محمد خان بن میر افضل خان (فوق الذکر) با محمد علم خان و غلام محمد خان (طرزی) پسران رحم دل خان طرف رحمدل خان را گرفته ، در کوچه های قندهار زود خورد هائی برپا کردند که در آن غلام محمد خان بن میر افضل خان بقتل رسید و بالاخره پس از يك سلسله کشمکش ها ، رحمدل خان یکی از پسران کهندل خان یعنی غلام محی الدین خان را طرفدار خود ساخته ، با او موافقه کرد که از امیر دوست محمد خان صلاح صواب کنار خود را بپرسند و نزاع ظاهراً خاموش شد . امیر که چنین چیز را از خدا میخواست (و شاید درین معاملات او هم دستنی داشته است) جواب مثبت داده ، نوری شیرعلیخان را از غزنی امر حرکت جانب قندهار داد تا پیش با عسکری که در تحت فرمان خود دارد و به قندهار رفته رأی طرفین را معلوم نماید و از طرف دیگر شهزاده غلام حیدر خان را برای استمزاج نزد انگلیس ها بطرف پشاور فرستاد و او در بدل اخذ موافقه انگلیس برای الحاق قندهار قراردادی را در سه ماده ذیل بتاریخ ۱۱ رجب ۱۲۷۱ هـ ق - ۳۰ مارچ ۱۸۵۰ ع در جمروود با سر جان لارنس Lawrance امضا کرد : (۱) دوستی و صلح دائمی بین مملکتین (۲) احترام سرحدات فدرالی افغانستان از طرف حکومت هند و با مقابل احترام منصرفات فعلی برطانیه از طرف امیر (۳) دوست شناختن دوستان برطانیه و دشمن دانستن دشمنان آن از طرف امیر که گویا این قرار داد از یکطرف انصراف کامل امیر را از تمام دعاوی اش نسبت به ولایات از دست رفته افغانستان و از طرف دیگر از بین رفتن استقلال سیاسی افغانستان را الزام میکرد متعاقباً خود امیر با بسیاری از پسران و برادران و برادر زادگان خویش (منجمه سلطان احمد خان که بعد از وفات وزیر اکبر خان بنام فایده گیری از ایران به کابل مراجعت و در دربار امیر بسر میبرد) و عسکر کافی ظاهراً بنام مصالحه و باطناً به قصد الحاق قندهار عازم آن طرف گردید و لدی الورود به ارگ قندهار مرکز گرفته و پس از مشوره لازمه چنین قرار شد که هر چه کدام از سرداران دو اداره امور حکومت قندهار دخلی نداشته باشند اما از مالیه قندهار آنچه از مصارف مامورین و عسکر و دیگر مصارف حکومت باقی باشد ، بقسم معاش برای علوم و اساتذان موصوف علی قدر مراتبهم مقرر شود . رحمدل خان و نیز غلام محی الدین خان و میر افضل خان و محمد صدیق خان و محمد عمر خان و محمد عثمان خان پسران کهندل خان (که این اشخاص دعوی حکومت را داشتند) و درین وقت حاضر حضور امیر نشده و در پشت رود بودند ، نپذیرفتند و دیگران که آنها نیز حاضر مرکز نبودند ، بذریعه سلطان احمد خان و شهزاده غلام حیدر خان از ملخک گرشک به قندهار مراجعت داده شدند و مقررات فیصله امیر را قبول کردند و تنها شیرعلیخان بن مهردل خان و سلطان علیخان بن کهندل خان ، محمد علم خان بن رحمدل خان به ایران فرار نمودند . در همین وقت بود که سردار سلطان محمد خان که با امیر در قندهار بود از واقعات شورش عساکر هندی شنیده و به امیر پیش نهاد نمود تا ازین فرصت استفاده کرده برپشاور عسکر بکشد (۱) اما امیر نپذیرفت و نامبرده لاجرم به اشتراک سلطان احمد خان که از سابق با ایران ارتباط داشت برای تهدید امیر دوست محمد خان ، مکتوبی بنام شاه ایران مسوده کرده و در آن از امیر و رفتار او بمقابل اجانب شکوه نمود و طوری کرد که این مکتوب بدست امیر بیفتد . باقی دارد